

از سوسیالیسم به دموکراسی اقتصادی؟ رالف هوف روگر/ برگردان کاوس بهزادی

جستاری کوتاه درباره‌ی ایده‌های دموکراسی اقتصادی در جنبش کارگری آلمان

(از مارسل بوریس، برنر هوتر(ناشران): "تاریخچه‌ی چپ کثرت‌گرا"، جلد 3، برلین 2011)

لینک کوتاه: <https://wp.me/paiHc5-yv>

تمایز بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری اغلب به اشتباه به تضاد بین "دولت" و "بازار" و به دو مفهوم متضاد "برنامه‌ریزی"، "آزادی" تعمیم و تقلیل پیدا کرده است. برعکس این دیدگاه‌های رایج آزادی و دموکراسی در تاریخچه‌ی ایده‌های سوسیالیستی همواره نقش مرکزی ایفاء کرده‌اند. با این وجود در اوان عصر نوین مجموعه‌ی کاملی از دیدگاه‌های پیشاسوسیالیستی آرمانش‌هری آن‌هم با لهجه‌ی غلیظ آمرانه وجود داشته که "اتوپیای" توماس مور شناخته‌ترین و تأثیرگذارترین آن‌ها بوده است.¹

با این حال ایده‌ی بعدی در تاریخچه‌ی ایده‌های سوسیالیستی ارتباط تنگاتنگی با انقلاب فرانسه و مطالبه‌ی این نمونه‌ی گستاخانه از دموکراسی دارد. برعکس لیبرالیسم کلاسیک همواره دچار بیاعتمادی معینی بود: نه همه و در درجه‌ی نخست توده‌های نامالک نمی‌بایستی در شکل‌گیری جامعه سهیم باشند - حق رأی بدو فقط به مردان بزرگسال با محل اقامت ثابت و مالک ایفاء شد که اغلب براساس میزان مالیات پرداخته شده مثل حق رأی برای فقط سه گروه اجتماعی در پروس بنا شده بود. بخش اعظم جامعه از دموکراسی محروم شد. دولت بعضاً دموکراتیزه شده بود اما اقتصاد تحت کنترل کامل صاحبان سرمایه و مالکان زمین قرار داشت. به همین دلیل برای از بین بردن این شرایط از آغاز قرن نوزدهم نه فقط برابری بلکه همچنین کنترل دموکراتیک اقتصاد مطالبه شد.

پیشاسوسیالیسم و ایده‌ی تعاونی

ایده‌ها و عملکردهای کلکتیو و اقتصاد دموکراتیک قدمتی بیشتر از خود سرمایه‌داری دارند، این ایده‌ها و عملکردها به‌دلیل تضادهای تعمیق‌یافته بین کار و سرمایه در چالش با واقعیت‌های عینی جدیدی قرار گرفتند که در این روند به خصوص ایده‌های تعاونی نقش برجسته‌ای ایفاء نمود. رابرت اون انگلیسی با تعاونی‌های نمونه‌ای که 1799 در New Lanark تأسیس کرد به‌عنوان بنیان‌گذار تعاونی‌های مدرن تلقی می‌شود. این تعاونی‌ها برعکس اشکال پیش تعاونی‌های قرون وسطی‌ای‌شان که جهت‌گیری محلی داشتند تکیه بر تولید صنعتی می‌کردند و درخواست‌هایی را برای رفرف کل جامعه مطرح می‌کردند.² در درجه‌ی نخست هدف این تعاونی‌ها بهبود شرایط زندگی کارگران از طریق خودیاری و مشارکت با حق برابر در فرایند اقتصادی بود. تلاش برای دموکراسی و امنیت اجتماعی با ایده‌ی تعاونی پیوند داده شد.

در اواسط قرن نوزدهم در آلمان که تکامل صنعتی کندتر از انگلستان بود مباحث جدیدی در مورد تعاونی‌ها انجام گرفت. به خصوص پای مباحث بین هرمن شولتس - دلتیچ لیبرال و فردیناد لاسال سوسیالیست به گروه‌های دیگر اجتماعی نیز کشیده شد.³ در جایی که شولتس - دلتیچ به تعاونی‌ها به‌عنوان ابزار رفرف اجتماعی که در آن‌ها کارگران می‌توانستند از طریق پشتکار، صرفه‌جویی و انجمن‌های اقتصادی موقعیت اجتماعی‌شان را بهبود ببخشند نگاه می‌کرد، لاسال به این تعاونی‌ها به‌عنوان مدلی در مقابل سرمایه‌داری نگاه می‌کرد. او می‌خواست که کل اقتصاد را به یک تعاونی سوسیالیستی تبدیل کند و در این‌جا او در درجه‌ی نخست به کمک دولت در این زمینه تکیه می‌کرد. حق رأی آزاد می‌بایستی قدرت کارگران در دولت را تضمین کند و بر این اساس تعاونی‌ها می‌بایستی از طریق اعتبار دولتی به شکل مسلط تولید تبدیل

شوند. 4 در جایی که ایده‌های شولتس - دلتیچ باعث تشکیل بانک‌های تعاونی - مردمی شدند، لاسال در سال 1863 بنیان‌گذار اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان - اولین حزب سوسیالیستی آلمان شد.

مبارزات طبقاتی و پیش‌برد مارکسیسم

لاسال، شولتس - دلتیچ و همچنین رابرت آون علیرغم اهداف متفاوت‌شان هوادار ایده‌های رفرمیستی بودند. آن‌ها می‌خواستند با اطلاع‌رسانی، انتخابات و تأثیرگذاری الگوهای نمونه به تحقق ایده‌های‌شان یاری رسانند. با این وجود هر کدام از این مبانی رفرمیستی در مراحل متفاوتی کاربرد خود را از دست دادند: آون در پیشبرد کمونیت‌های نمونه‌ی جدید در ایالات متحده ناموفق ماند. اما همچنین در انگلستان کارخانه‌داران کمتر رغبتی به این داشتند که کنترل محلی خود در مورد تولید را به دیگران واگذار کنند و الگوی او را بپذیرند.⁵ ایده‌ی شولتس - دلتیچ همان‌طور که لاسال آن را نقد کرد، مزد بخور و نمیر کارگران برای جمع‌آوری سرمایه برای کارخانه‌هایی جهت تولید خودی یا ایجاد مؤسسات دیگر کافی نبود.⁶ اما حتی مبانی رفرمیستی لاسال نیز به جایی نرسیدند: مجلس رایش که به صورت دمکراتیک انتخاب شده بود "قانون سوسیالیستی" را تصویب کرد. بر مبنای این قانون نه فقط تمام احزاب سوسیالیستی و اتحادیه‌ها، بلکه حتی بسیاری از سازمان‌های خودیاری و صندوق کمک مالی نیز در صورت دخالت در امور سیاسی ممنوع شدند.⁷

این نکته همواره روشن‌تر می‌شد که چالش برای دمکراتیزه کردن اقتصاد نه مساله‌ی دلایل بهتر و قانع‌کننده‌تر بلکه جنگ قدرت بین دعاوی مالکان برای مالکیت و تلاش کارگران فاقد وسائل تولید برای مشارکت دمکراتیک و امنیت اجتماعی بود. بنابر این تصادفی نبود که تئوری‌ای در این دوران توانست خود را جا بیندازد که به جای رفرم تکیه بر مبارزه‌ی طبقاتی می‌کرد: مارکسیسم. در سال‌های دهه‌ی 80 قرن نوزدهم ایده‌های مارکس در میان سوسیال دمکراسی که به‌طور غیرقانونی به حیات خود ادامه میداد بیش از پیش همه‌گیر شد و پس از اجرای قانون سوسیالیستی 1891 به‌عنوان تئوری رسمی حزب سوسیال دمکرات تازه تأسیس مبدل شد.⁸ دیگر نه رفرم بلکه انقلاب به‌عنوان ابزار راه سوسیالیسم به‌شمار آمد. با این وجود بعد از قانونی شدن سوسیال دمکرات‌ها بزودی خوانش اقتصادی از مارکسیسم به نمایندگی تئورسین این حزب کارل کائوتسکی نمود پیدا کرد. به زعم کائوتسکی انقلاب به مقدار بسیار کمتری نه یک عمل آگاهانه‌ی سیاسی بلکه بیش‌تر نتیجه‌ی خودبه‌خودی قوانین اقتصادی مشتق شده از فروپاشی سرمایه‌داری بود.⁹ فروپاشی از تئوری بحران مارکسی گرفته شد. با توجه به تجارب بحران‌های عمیق اقتصادی تکیه بر ایده‌ی برنامه‌ریزی در پیوند با تئوری سوسیالیستی قرار گرفت. دمکراسی مطالبه می‌شد اما در جامعه‌ی پیشرفت و جهت‌گیری تکنولوژیک. چشم امید قرن نوزدهم همواره و بیش از پیش به "دولت آتی"¹⁰ برای هدایت مرکزی و با برنامه‌ی اقتصاد بود. اما الگوی مشخصی برای اقتصاد با برنامه وجود نداشت. مارکس و انگلس در انتقادشان به آون و دیگر پیش‌سوسیالیست‌های آزمایش‌گر کمون‌های قرن 19 نشان دادند که مخالف آرمان‌شهری مشخص هستند و همواره مرز خود را با آن نشان می‌دادند. آن‌ها دمکراتیزه کردن اقتصادی را فقط به صورت عام و در بستری بیان می‌کردند که در آن "تکامل آزاد هر فرد شرایط تکامل آزاد همه است"¹¹ به عقیده‌ی آن‌ها شکل سازمانی مشخص بایستی در خود این جنبش توسعه و تکامل پیدا کند. اغلب از بن‌بست پیمان‌شکنانه‌ی شمار بسیاری از کمونیت‌ها و تعاونی‌های آزمایشی جلوگیری به عمل آمد. این آزمایشات بر پایه‌ی آرمان‌شهری و بدون توجه به نیازهای تغییر یافته‌ی اعضا این کمونیت‌ها و تعاونی‌ها یا تغییرات جامعه‌ی پیرامونی آن‌ها میبایست به نتیجه‌ایی برسد.¹² با این وجود به‌طور هم‌زمان برای مدت طولانی از بحث در باره‌ی شکل جامعه‌ی آتی جلوگیری بوجود آمد. گفتمان در باره‌ی این موضوع به آینده پس از انقلاب موکول شد.

همچنین ایده‌ی تعاونی که حول و حوش سال‌های 1900 سوسیال دمکرات‌ها دوباره به آن پرداختند در ارتباط با برنامه‌ای برای دمکراتیزه کردن سوسیالیستی اقتصادی کل جامعه نبود. تعاونی‌ها بوجود آمده در درجه‌ی نخست تعاونی‌های مصرفی بودند.¹³ این تعاونی‌ها از طریق عمده‌فروشی برای کارگران تخفیف قائل شده و امکان پیوند نیروی آن‌ها را به‌عنوان مصرف‌کننده فراهم می‌کردند - اما کاملاً روشن نبود که آیا می‌خواستند این توانمندی را در عرصه‌ی سیاست نیز به‌کار بگیرند یا نه.

جنگ و ادغام 1914 - 1918

سوسیال دمکراسی در آستانه‌ی جنگ جهانی اول نتوانست دمکراسی اقتصادی و دمکراسی سیاسی را به کرسی بنشاند. آلمان هنوز مثل گذشته یک کشور پادشاهی بود، مجلس رایش با وجود این‌که به صورت دمکراتیک انتخاب شده بود¹⁴، اما هیچ‌گونه تأثیری بر روی تشکیل دولت و یا سیاست رژیم نداشت. علت اصلی سخنورهای پرشور حزب سوسیال دمکرات سابق آلمان در باره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی را باید در رودویی این حزب با حکومت نیمه مطلقه جستجو کرد.

در اثنای جنگ جهانی اول به‌خصوص اتحادیه‌ها از تلاش‌های دولت برای ادغام جنبش سوسیالیستی استقبال کردند. رهبران آن‌ها با شروع جنگ تحت تأثیر موج ناسیونالیستی قرار گرفتند و از اعضای‌شان خواستند که دیگر دست به اعتصاب نزنند. به‌عنوان پاداش نه فقط کارگزاران اتحادیه‌ها از خدمت در جنگ معاف شدند بلکه همچنین از 1916 با توجه به "قانون کمک به سرزمین پدری" برای اولین بار خود اتحادیه‌ها در کمیته‌های به اصطلاح جنگی و بنابراین در سازماندهی اقتصادی جنگی به صورت محدود از حق سیاستگذاری برخوردار شدند.¹⁵ این امر به معنای این نبود که اتحادیه‌ها از موقعیت واقعی برای اعمال قدرت‌شان برخوردار شدند، آن‌هم نه فقط به این دلیل که آن‌ها از حق اعتصاب چشم‌پوشی کردند بلکه همچنین اعضای‌شان را نیز از دست دادند، چرا که آن‌ها امکان عوض کردن محل کارشان را بدون توافق کارفرمایان نداشتند. دیگر کار به "خدمت" تعبیر شد و دستمزدها کفاف هزینه‌ی مواد غذایی نایاب شده را نمی‌دادند. استقلال کارگران از جنبه‌ی تاریخی به پایین‌ترین حد خود رسید.¹⁶

منظر رؤسا و کارگزاران اتحادیه‌ها به این موضوع طور دیگری بود: دولت برای اولین بار اتحادیه‌ها را به‌عنوان طرف مذاکره با خود به رسمیت شناخته بود. به‌طور هم‌زمان در اثنای جنگ مکانیسم‌های اقتصاد با برنامه بیش از پیش به‌کار گرفته شدند: مواد اولیه جیره‌بندی شدند، سفارشات دولت تقاضا را تنظیم می‌کرد. همچنین مواد غذایی بر اساس اقتصاد با برنامه تقسیم می‌شدند. به همین دلیل سوسیال دمکرات‌های راست و اتحادیه‌ها این سیستم جدید را به‌عنوان "سوسیالیسم جنگی" یا "سوسیالیسم آلمانی" تبلیغ می‌کردند.¹⁷ ایده‌ی برنامه‌ریزی در این سوسیالیسم دست‌بالا را داشت، در جایی‌که مخالفان در معرض خطر زندان و یا خطر مرگ در جبهه‌ها قرار داشتند، دمکراسی تا سطح مشارکت دست‌گاه کارگزاران اتحادیه تنزل داده شد.

نوآوری دمکراسی شورایی در انقلاب نوامبر

نمونه‌ی "سوسیالیسم جنگی" نشان می‌دهد که خیال‌پردازهای تکنوکراتیک از برنامه‌ریزی و نابخردی‌های ناسیونالیستی چگونه می‌تواند اهداف سوسیالیسم را به ضد آن بدل کند. یک ایده‌ی رهائی‌بخش به ایدئولوژیی تبدیل شد که تنها هدفش ترغیب کارگران به حفظ ماشین جنگی جنایکارانه بود.

با این وجود در سال 1918 مقاومت بر علیه این اتحاد سرکوبگرانه‌ی دولت و سازمان‌های کارگری سنتز کاملاً نوینی از تأملات پیرامون دموکراسی و برنامه‌ریزی تکامل پیدا کرد: ایده‌ی جمهوری شورایی. در آستانه‌ی جنگ نهادهای شورایی به شکل رهبری اعتصاب از پائین شکل گرفته بودند. رهبری اعتصابات در تجمعات روزانه مجبور به جوابگویی کارگران اعتصابی بودند. چنین شوراهایی برای اولین بار در آلمان در اثنای اعتصابات توده‌هایی در آوریل 1917 و ژانویه 1918 گسترش پیدا کردند.¹⁸ همچنین نمایندگان انقلابی (أبلویته) یک سازمان مبارز اتحادیه‌ای که به‌عنوان هسته‌ی سازمانده اعتصاب توده‌ایی عمل می‌کرد¹⁹ و شیوه‌ی سازماندهی درون سازمانی‌اش شبیه به خود شوراها بود. علیرغم این‌که نمایندگان انقلابی (أبلویته) نمی‌توانستند فرخوان به تجمعات علنی بدهند اما افراد مورد اعتماد در کارخانه‌ها بودند. با این وجود تئوری واقعی شورایی تازه پس از انقلاب نوامبر در اوائل سال 1919 تکامل پیدا کرد. این تئوری ادامه‌ی تاریخی نظریه‌ی لاسال و آون نبود بلکه به‌طور سیستماتیک در دموکراسی تجمعاتی اجرا شده در جنگ و انقلاب و بعضاً با تکیه بر سنت‌های اتحادیه‌ای بوجود آمد.²⁰ بدین‌ترتیب ارزیابی مارکس و انگلس، که خواهان رشد سازمان‌های مشخص بر بستر تکامل تاریخی جنبش کارگری شدند، درست بود. به‌طور هم‌زمان حداکثر در فرایند انقلابی دوباره فرصت کافی برای طراحی مدلهایی برای آینده بوجود آمده بود. گروه‌های مختلفی از سوسیال دموکرات‌ها تا واکس راتهانو رئیس AEG مدلهایی را با نسبت‌های متفاوتی از برنامه‌ریزی برای کل جامعه و مشارکت دموکراتیک مطرح کرده بودند.²¹ اما یکی از تکامل‌یافته‌ترین مدلهای در محدوده‌ی نمایندگان انقلابی (أبلویته) طراحی شد: "نظام شورایی صرف"

نظام شورایی صرف

"نظام شورایی صرف" نامش را بدو از تبلیغات بر علیه وحدت شوراها با پارلماناریسم و رد مشارکت مؤسسات در نهادهای شورایی گرفته است. در این جا آرمان‌شهری سوسیالیستی و سازمان‌های مشخص مبارزاتی از یکدیگر جدا نشده‌اند، در مقابل سازمان‌های پیشا انقلابی مدلهایی برای شکل اقتصادی در آینده قرار گرفته بود.²² تازه همین نهادهای شورایی که از پائین به بالا در بطن مبارزات شکل گرفته بودند می‌بایستی کارگران را برای رهبری با برنامه‌ی کل اقتصاد آماده می‌کرد. علیرغم سمت‌گیری رادیکال - دموکراتیک این سیستم، طرفدارانش آن را به‌عنوان مدلی برای اجرای فرمول مارکسی "دیکتاتوری پرولتاریا" درک کردند. در این جا دیکتاتوری پرولتاریا به‌عنوان سلطه‌ی طبقاتی کارکن‌ها درک شد: تنها کسی که بدون استثمار کار بیگانه فعالیت مفید اجتماعی انجام می‌داد از حق رأی برخوردار شد. به همین ترتیب پرولتاریا به‌عنوان مفهوم صرف اقتصادی‌اش تعریف شد: روشنفکر بورژوا، کارمندان، مهندسان یا صاحب‌منصبان به‌عنوان کارگر فکری تعریف شدند. روشنفکران بورژوا به شکل فراکسیون "دمکرات‌ها" در اثنای انقلاب در نهادهای شورایی مشارکت داشتند اما اکثریت آن‌ها برای ایده‌ها و اهداف سوسیالیستی جذب [شوراها] نشدند. این مدل دربرگیرنده‌ی نهادهای موازی اقتصادی و سیاسی شوراهای کارگران بود، شوراهای اقتصادی در کارخانه‌ها و شوراهای سیاسی بصورت منطقه‌ایی انتخاب می‌شدند. برای شوراهای سیاسی کارگران هر می‌متشکل از شوراهای کومینته، شوراهای محلات، کنگره‌ی ملی شوراها و شورای مرکزی مد نظر گرفته شده بود. آن‌ها می‌بایستی جایگزین مدیریت سیاسی از شورای شهرها گرفته تا دولت ملی می‌شدند. بر همین منوال برای شوراهای اقتصادی نیز شوراهای کارخانه‌ها، شوراهای یک رشته‌ی شغلی در یک ناحیه و شوراهای اقتصادی سراسری در یک منطقه، و یک رده بالاتر از آن‌ها شوراهای گروه‌های شغلی هم‌سرخ در سرتاسر امپراطوری و یک شورای اقتصادی برای سرتاسر امپراطوری مدنظر گرفته شده بود. بالاترین ارگان برای هر دوی این نهادها شورای مرکزی سراسر بود.

کسب قدرت سیاسی از طریق شوراها، تقسیم‌بندی جدید کل آلمان بر اساس حوزه‌های اقتصادی و الغاء نهادهای پارلمان‌تاریستی پیش‌شرط‌های اولیه‌ی این مدل بودند. قوه‌های مقننه و مجریه دیگر مجزا از یکدیگر نبودند و خودگردانی سیاسی و اقتصادی به شوراها واگذار می‌شد. با این وجود در این مدل فقط دو نهاد پایه یعنی شوراهای کمونیته، شوراهای کارخانه‌ها و شوراهای گروه‌های شغلی یک حوزه به‌طور مستقیم انتخاب می‌شدند، رده‌های بالاتر از طریق شوراهای پائین‌تر انتخاب می‌شدند. رؤسای کارخانه به‌طور مشترک توسط شورای کارخانه و شورای گروه شغلی هم‌سرخ در یک حوزه به‌کار گماشته می‌شدند. همه‌ی شوراها در هر مقطع زمانی قابل انتخاب و عزل بودند. در نظام شورایی صرف مرز بین حوزه‌ی اختیارات شوراهای سیاسی و اقتصادی و همچنین مساله‌ی اطلاع‌رسانی از نیازمندی‌ها، علایق و منافع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در نظام شورایی صرف ناروشن بود. به این ترتیب این مدل همیشه نمی‌توانست جوابگوی نیازمندی‌های متفاوت جامعه‌ی صنعتی باشد که علت آن به تاریخچه‌ی شکل‌گیری مبارزه‌ی سیاسی شوراها برمی‌گردد.

این سیستم به‌دلیل عدم حضور نمایندگان زنان خانه‌دار، دهقانان و بیکاران، اما همچنین انتخاب غیرمستقیم رده‌های بالایی شوراها دارای یک نقص اساسی در عرصه‌ی اعمال دموکراسی بود و امکان شکل‌گیری بوروکراسی شورایی علیرغم قابل عزل کردن افراد انتخاب شده در هر زمان وجود داشت.

با این حال یکی از نکات قوت بسیار مهم این مدل این بود که اقتصاد با برنامه و خودگردانی کارگری بدیل یکدیگر محسوب نمی‌شدند، بلکه خودگردانی واقعی کارگران نقطه‌ی عزیمت تأملات در مورد نظام شورایی صرف بود. با این وجود این مدل تحقق پیدا نکرد چرا که انقلاب در اثنای شکل‌گیری‌اش در اوائل سال 1919 از طریق اعمال قهر شکست خورد.²³ پس از آن که دیگر شوراهای سربازان انقلابی از هم پاشیده بودند دیگر طرفداران انقلاب و دموکراسی اقتصادی پایه‌ی نظامی‌شان را برای دفاع در مقابل حملات فزاینده‌ی شبه نظامیان راست و ارتجاعی از دست داده بودند. مساله‌ی تراژدیک قضیه این بود که این گروه‌های شبه نظامی به دستور یک دولت سوسیال دموکرات عمل می‌کردند.²⁴ سوسیال دموکرات‌ها طی سال‌های متمادی فعالیت پارلمانی به دموکراسی بورژوایی خو گرفته بودند و به شوراهای کارخانه‌ها و کارگران فقط به‌عنوان عامل خطرناک مختل‌کننده‌ای نگاه می‌کردند که کل اقتصاد را به هرج و مرج می‌کشاند. شبه‌سازی از سکنه‌ی اقتصادی به انضمام قحطی و گرسنگی فقط بهانه‌ای بود برای سرکوب شوراها. هیچ تلاش جدی برای به‌وجود آوردن ترکیبی از دموکراسی پارلمان‌تاریستی و دموکراسی شورایی صورت نگرفت. "کمیسون ملی کردن [صنایع]" که برای پیدا کردن راه‌حلی برای این مساله تشکیل شده بود کارش به هیچ نتیجه‌ای نرسید. برای دادن امتیاز به شوراهای کارگران فقط شوراهای نمایندگان کارکنان مؤسسات در قانون اساسی وایمار گنجانده شد، این شوراها حق کنترل اهداف مؤسسات را نداشتند.

دموکراسی اقتصادی 1925 - 1928

سرکوب شوراها در اواخر انقلاب نوامبر دوباره به نحوی تراژدیک نشان داد که مساله‌ی دموکراسی اقتصادی به مساله‌ی قدرت [سیاسی] پیوند داده شد. ناامیدی و تلخ‌کامی در مورد شکست تحمیلی قهرآمیز انقلاب منجر به این شد که حزب کمونیست تازه تأسیس (KPD) مکان تجمع نیروهای رادیکال و کسانی شود که سمت‌گیری شورایی داشتند و تأملات بعدی در باره‌ی مدل دموکراسی اقتصادی سوسیالیستی انجام نگرفت. برعکس با توجه به سمت‌گیری شوروی‌گرای این حزب تمام مرکز توجه به کسب انقلابی قدرت سیاسی معطوف شد. در این جا این واقعیت نادیده گرفته شد که حتی روسیه‌ی

شوروی در دوران پرتلاطم جنگ داخلی شوراها را در ارتش و کارخانه‌ها محدود و سرانجام به‌طور کامل آن‌ها را منحل کرد.

بدین ترتیب بین سال‌های 1925 تا 1928 مباحث اصلی در مورد مبانی دموکراسی اقتصادی در محدوده‌ی سوسیال دمکرات‌ها و اتحادیه‌ها صورت گرفت. مباحث انجام شده بر بستر برنامه‌ی هایدلبرگ SPD در سال 1925 بود که به‌عنوان چرخش محتاطانه به چپ نیز ارزیابی شد.²⁵ سوسیال دموکراسی همچنان هراسان از انقلاب بود، با این وجود به‌دست آوردن اکثریت در مجلس بدون زیر سؤال بردن سیاست مستبدانه‌ی دوران جنگ غیرممکن شده بود. فعالین اتحادیه‌ها، کمونیست‌های مخالف و مخالفان سابق سیاست جنگی در حزب سوسیال دمکرات مستقل به‌عنوان جناح چپ گردهم آمدند. مفهوم دموکراسی اقتصادی خود را در این جناح و بخش‌هایی از اتحادیه‌ها جانداخته بود. پروژه‌ی آن‌ها این بود که در یک تلاش تاریخی بر اشتباهات 1918 فائق شوند و سوسیالیسم را از طریق رفرم‌های اجتماعی و پارلمانی عملی کنند.

در این پروژه دموکراتیزه کردن اقتصاد نقش مهمی ایفاء می‌کرد. برنامه‌ی جدید حزب که رودلف هیلفردینگ نقش اساسی در تدوین آن داشت خواهان به‌وجود آوردن سیستم شورایی اقتصاد برای متحقق کردن حق مشارکت طبقه‌ی کارگر در تصمیم‌گیری برای سازماندهی اقتصاد با حفظ همکاری تنگاتنگ با اتحادیه‌ها، کنترل امپراطوری فرای سازمان‌های منافع مشترک بورژوازی، کارتل‌ها و تراست‌ها شد.²⁶ این درخواست در بخش سیاست اقتصادی برنامه در ارتباط با "مبارزه بر علیه نظام سرمایه‌داری" آورده شد. با این وجود در این برنامه ارتباط بین "مشارکت صرف در تصمیم‌گیری" با کنترل کارگری سوسیالیستی کاملاً ناروش ماند.

درخواست برای تشکیل شوراها در این برنامه بر مبنای ماده‌ی 165 قانون اساسی وایمار در سال 1919 است. در این قانون آمده است: "کارگران و کارمندان با حق برابر در تشکلهایی موظفند با کارفرمایان در تنظیم شرایط کار و دستمزدها و همچنین در کل رشد اقتصادی نیروهای مولده تأثیرگذار باشند. (...). کارگران و کارمندان برای تحقق منافع اقتصادی و اجتماعی‌شان از حق داشتن نمایندگان قانونی در شوراهای کارخانه‌ها و همچنین در شوراهای کارگری در بخش اقتصادی یک حوزه و در یک شورای کارگری سرتاسری برخوردار شدند. شوراهای کارگری ناحیه‌ای و شوراهای سراسری کارگری برای انجام کلی وظایف اقتصادی و تأثیرگذاری در پیشبرد ملی کردن صنایع با نمایندگان کارفرمایان و علاوه بر این با مشارکت‌کنندگان در کمیته‌های خلقی شوراهای اقتصادی ناحیه‌ای و شورای سراسری اقتصادی نشست برگزار می‌کنند".

این ماده‌ی قانون هرگز به مرحله‌ی اجرا در نیامد. صنایع کلیدی ملی نشدند، شوراهای کارگری ناحیه‌ای هرگز تشکیل نشدند، شوراهای سراسری اقتصادی فقط به‌طور موقتی تشکیل شدند و فقط تنها کاری که انجام شد نوشتن نظر کارشناسانه بود. در این جا علاوه بر این تناقض اساسی نیز شکل گرفت: تمامی شوراهای بالاتر از شوراهای کارخانه‌ها می‌بایستی افرادشان با شرکای اجتماعی یعنی "به‌صورت مشترک با کارفمایان" تعیین می‌شدند. بنابراین منظور هرگز نظام شورایی صرف یا دموکراسی اقتصادی نبود که در آن تمامی کارکنان از حق رأی اقتصادی برخوردارند آن هم بدون منوط کردن حق رأی با دارایی. بحث در چارچوب سوسیال دمکرات‌ها و اتحادیه‌ها بین تضاد صرف تضمین قانونی مشارکت [کارکنان] و تعمیق مبانی بود که خواهان عدم همکاری اجتماعی با کارفرمایان بود. نکته‌ی قابل توجه این بود که بدو درخواست تعمیق مبانی ذکر شده دست بالا را گرفت. در سال 1928 فریتس نفتالی به درخواست سازمان سراسری

اتحادیه‌ها کتابی را با نام "دمکراسی اقتصادی - مبانی، راه و هدف" نوشت که در آن عمدتاً به بحث‌های اتحادیه‌ها اختصاص داده شده بود. تئوری‌هایی که طی سال‌ها گفتمان تکمیل شده بودند، در کنگره‌ی اتحادیه مورد تأیید قرار گرفتند و به‌عنوان مشخص کردن برنامه‌ی هایدلبرگ درک شدند.

مبانی دمکراسی اقتصادی نفتالی شبیه به مبانی تعاونی‌های سده‌ی 19 از نقد مطلق‌گرایی در کارخانه حرکت می‌کرد ولی اما انتقاد از سیاست اقتدارگرایانه در اتحاد شوروی به آن اضافه شد.²⁷ حزب کمونیست آلمان مرکز توجه‌اش به مبارزه‌ی طبقاتی و کسب انقلابی قدرت سیاسی بود، برعکس حزب سوسیال دمکرات آلمان خواستار "راهی دمکراتیک به سوی سوسیالیسم" و برنامه‌ی اقتصادی دمکراتیک - سوسیالیستی بود.

مبانی نفتالی برای رسیدن به این هدف شمار کاملی از بعضی رفرم‌ها و درخواست برای اصلاح استراتژی تغییرات عمیق اجتماعی شد.²⁸ او خواستار گسترش تمام فرمول‌بندی‌ها در برنامه در موارد مربوط به مشارکت در تمام عرصه‌ها، تقویت مالکیت عمومی، دولتی کردن، گسترش تعاونی‌های مصرفی و کارخانه‌های مختص خود جنبش کارگری و همچنین گسترش حقوق کاری و تضمین‌های اجتماعی و دمکراتیزه کردن کل سیستم آموزشی شد. در ترکیبی از دولتی کردن و دمکراتیزه کردن راهی برای آن دیده شد که بتوان قدم به قدم قدرت تسلط سرمایه را بر تولید گرفت. علیرغم این‌که شوراهای کارخانه‌ها به‌عنوان سازمان‌های مبارزاتی در مبانی اولیه‌ی شوراهای مدنظر گرفته شده بودند، نه شوراهای کارخانه بلکه اتحادیه‌ها خود را قبل از هر ارگان دیگری آکتور این تغییر محسوب می‌کردند. در این جا نقش حزب سوسیال دمکرات آلمان نیز به‌عنوان بازوی پارلمانی مهم بود که می‌بایست قبل از هر چیز قوانین ضروری برای رفرم‌ها را در مجلس به کرسی بنشانند. این مبانی در خطوط اصلی‌اش شبیه به ایده‌های ادوارد برن اشتاین بود که در اواخر سده‌ی 19 مخالف جدی ایده‌های روزا لوکزامبورگ بود و برای اولین بار آشکارا خواهان سیاست رفرمیستی SPD شد.³⁰ او همچنین ایدآگر فرمول "سوسیالیسم دمکراتیک" بود. در مقایسه با سوسیال دمکرات‌هایی که تزه‌های برن اشتاین را رد می‌کردند، دمکراسی اقتصادی یک چرخش حقوقی رفرمیستی بود. این مبانی با توجه به سیاست همکاری اجتماعی - ناسیونالیستی رهبران SDP در دوران جنگ و در اثنای انقلاب نوامبر به‌عنوان چرخش به چپ بنظر می‌رسیدند.

دمکراسی اقتصادی نفتالی تشریح شده در بالا دارای یک سری کامل از تناقضات بود که در مقایسه با مبانی دیگر خیلی سریع‌تر خود را آشکار کرد. به‌طور مثال در این مبانی برخلاف "نظام شورایی صرف" مبارزات در کارخانه‌ها و شوراهای هیچ جایگاهی نداشتند: واهمی زیادی از "خودمحوری کارخانه‌ها" و مستقل شدن بنده [کارگران] وجود داشت. در این مبانی ابزارهای بوروکراتیک دست بالا را داشتند. رد دمکراسی از پائین منعکس کننده‌ی هراس حزب سوسیال دمکرات آلمان از انقلاب بود. آن‌ها به پایه‌ی اصلی جنبش [کارگران] اعتمادی نداشتند و از دمکراسی درکی دولتی و اداری داشتند.

این درک از دمکراسی به‌طور هم‌زمان از هر انتقادی به اشکال عمل‌کرد سرمایه‌داری بی‌توجه بود. این برنامه خواهان واگذاری کارخانه‌ها به انحصارت بود. فقط به‌صورت پراکنده انتقادات بسیار ناچیزی هم به شکل دست‌مزد، کنترل مصرف کنندگان، مستقل شدن اقتصاد پولی، امکان‌پذیر نبودن رشد بی‌پایان اقتصادی شد. تمام همان تناقضاتی که مارکس در "سرمایه" آن‌ها را دهه‌ها قبل بررسی کرده بود.

کسانی در همان زمان که مشهورترین آن‌ها آگوست تالهیمر بود در جزوه‌هایی به نام "در باره‌ی دمکراسی به اصطلاح اقتصادی" (برلین 1928) که هنوز هم ارزش خواندن دارد به این تناقضات اشاره کردند. این مبانی در کلیت عمل‌کرد

منطقه‌ای سرمایه‌داری خودی نظیر رقابت و حداکثر سود را نادیده می‌گرفت که الزامات مادی آن‌ها مثل گُرسی عملاً دست و پای دموکراسی اقتصادی را می‌بندند.

درک از دولت یکی دیگر از مشکلات این مبانی بود. این درک مثل لاسال و دیگر مبانی متأخرتر از آن از این پیش‌فرض حرکت می‌کردند که می‌توانند دولت را به‌عنوان نهادی بی‌طرف به‌دست بگیرند. تزه‌های مارکس در مورد دولت طبقاتی و حتی تجربه‌ی خود آن‌ها از دهه‌ها سرکوب توسط دولت³¹ و به همین ترتیب تجارب رفقای خودشان با مدیریت دولت و ایماز که مستبدانه و سلطنتی بود کاملاً نادیده گرفته شد. (از تغییرات سوسیالیستی که بگذریم حتی رفرم‌های دموکراتیک برای مدارس به‌دلیل مقاومت دائمی مدیریت و معلمان یکی پس از دیگری ره به جایی نبردند).

به دلیلی که مطرح شد، نهایتاً ایده‌ی به‌دست گرفتن بدون تنش دولت برای اهداف سوسیالیستی چیزی جز خیال‌بافی نبود. خوش‌بینی این مبانی به یک سری رفرم‌ها نظیر بیمه‌ی بیکاری در سال 1927 برمی‌گشت. اجرای موفقیت‌آمیز این رفرم به‌عنوان یک گرایش تاریخی تفسیر شد و نه به‌عنوان نتیجه‌ی شرایط کار بسیار بد. کودتای کاپ 1930 و هیتلر 1923 نشان‌دهنده‌ی میزان وخامت و بی‌ثباتی وضعیت بودند: گروه‌های سیاسی راست قوانین کارکرد دموکراسی را رعایت نمی‌کردند و می‌خواستند یک نظام دیکتاتوری علم کنند. در صورتی که این جریان‌ها از پشتیبانی احزاب بورژوازی، مدیریت دولتی، صنایع و سرمایه‌برخوردار می‌شدند دیگر نه فقط دموکراسی اقتصادی بلکه حتی خود دموکراسی نیز در معرض خطر قرار می‌گرفت.

رخداد‌های فاجعه‌برانگیز بعدی نشان داد که خوش‌باوری‌های مبانی - دموکراسی اقتصادی چقدر شکننده بود. درست یک سال پس از انتشار اثر نفتالی بحران جهانی اقتصاد را کما و بیش به آستانه‌ی فروپاشی کشاند. سرمایه برای تضمین سودش در دوران بحران دست به حمله‌ی تهاجمی زد و دیگر جایی برای رفرم و توزیع بیشتر ثروت اجتماعی باقی نماند. درست همان بیمه‌ی بیکاری به‌عنوان اثر پرطمترق رفرم اجتماعی در سال 1930 به شکست کشیده شد، چرا که لایحه‌ی افزایش نرخ بیمه‌ی بیکاری که افزایش‌اش به امری الزامی تبدیل شده بود، اکثریت آراء را در مجلس بدست نیاورد. به‌دلیل این تنش‌ها دولت سوسیال دموکرات با وزیر دارائی‌اش رودلف هیلفردینگ سقوط کرد که از پیشفکران مبانی دموکراسی اقتصادی بود. دولت بعدی برونینگ با به اجرا گذاشتن قوانین اضطراری نه فقط سیاستش را زورگویانه پیش برد، بلکه با سیاست افراطی ریاضت اقتصادی فلاکت اجتماعی را نیز تعمیق بخشید. حزب سوسیال دموکرات آلمان به‌دلیل ترس از بدتر شدن اوضاع با این دولت مدارا کرد. با این وجود برونینگ و هیتلر قابل مقایسه با یکدیگر نیستند. جنگ و قتل عام مخالفان سیاسی و هلوکست از تبعات دولت ضد دموکراتیک صدر اعظمی [که در آن صدراعظم و رئیس جمهور رایش براساس قوانین اضطراری مجلس را دور زدند] بود. با این حال با شکست دولت برونینگ نه فقط دموکراسی اقتصادی بلکه دموکراسی سیاسی و ایماز نیز شکست خورد.³²

همچنین مبانی انقلابی حزب کمونیست آلمان نیز که بیش از پیش به تابعی از استالین‌گرایی تبدیل شده بود ناکام ماند. مبانی دموکراسی اقتصادی - یا دموکراسی شورایی تدقیق نشدند. انشعاب در جنبش کارگری به قدرت رسیدن بی‌درسر نازی‌ها را تسهیل کرد.

دموکراسی اقتصادی در تبعید: فریتس پرز نفتالی در اسرائیل

پس از شکست فاشیسم دو دولت به بحث در باره‌ی دموکراسی اقتصادی پرداختند، مباحثی که بندرت می‌توانستند تناقض‌برانگیزتر نباشند: دولت تازه تأسیس اسرائیل و دولت جمهوری فدرال آلمان سال‌های 1950. ارتباط با اسرائیل به فرد فریتس نفتالی برمی‌گردد. اصل و نسب او یهودی بودند. او در سال 1933 دستگیر شد و توانست با فریب دادن نازی‌ها از زندان آزاد شود. پس از فرار از آلمان به فلسطین رفت و در مابای فعالیت کرد که بعدها به حزب سوسیال دموکرات اسرائیل تبدیل شد که دیوید بن گوریون رهبر آن بود. نفتالی و دیگر سوسیالیست‌های تبعیدی پس از تأسیس دولت 1948 به‌دلیل هژمونی سوسیال دموکرات‌ها توانستند ایده‌های خود را عملی کنند. نفتالی بین سال‌های 1959 - 1951 وزیر وزارتخانه‌های مختلفی از جمله وزارت کشاورزی بود. او از متحدان جنبش کیبوز بود این جنبش با وجود این که فقط 3 درصد کل جمعیت را تشکیل می‌داد اما 40 درصد از کشاورزی اسرائیل را کنترل می‌کرد.³³ او بعداً وزیر بهزیستی شد. نفتالی از سال 1938 تا 1949 رئیس "بانک هاپوآلیم"، "بانک کارگران اسرائیل" بود.³⁴ این بانک در سال 1921 توسط اتحادیه‌ی هیتادروت تأسیس شد و بعضاً یکی از بزرگترین بانک‌های اسرائیل بود. بنابراین جنبش سوسیالیستی اسرائیل توانست بانی کنترل دموکراتیک نهادهای مرکزی اقتصادی و بالاترین سهم مالکیت تعاونی و کلکتیو خودویژه‌ی اقتصاد اسرائیل در مقیاس جهانی بشود. این موضع دقیقاً منطبق با استراتژی تغییرات [اجتماعی] نفتالی بود. با این حال در این‌جا نیز تناقضات این مبانی بروز کردند. شوراهای اقتصادی در اسرائیل وجود نداشتند، دخالت‌گری فقط از طریق اقدامات دولت میسر بود. با وجود سرکار بودن دولت سوسیال دموکرات چارچوب اقتصاد همچنان سرمایه‌داری باقی ماند، علیرغم جایگاه قوی کمونیت‌ها و حمایت دولت از آن‌ها تغییرات به رسیدن سوسیالیسم همچنان درجا میزد. این زمینه‌ی حمله‌ی تهاجمی سرمایه را فراهم کرد.

در سال 1977 برای اولین‌بار رژی می محافظه‌کار به قدرت رسید و طی سال‌های 1980 به تدریج لیبرالیزه کردن و خصوصی‌سازی را به کرسی نشاند. چرخش نئولیبرال در دولت و جامعه، سوسیال دموکراسی را به ورطه‌ی مبارزات دفاعی کشاند که تا به امروز منجر به از بین رفتن کلیه‌ی دستاوردها و اما همچنین خود حزب سوسیال دموکرات شده است.³⁵ بانک کارگری هاپوآلیم در بحران مالی 1983 از مالکیت اتحادیه‌ها به مالکیت دولت درآمد و در سال 1996 به‌طور کامل به بخش خصوصی واگذار شد.³⁶ کیبوزها به‌دلیل ترکیبی از بحران مالی و تغییر ساختار حوزه‌ی کشاورزی به‌معنای واقعی کلمه زمین زیر پایشان خالی شد - اکثر آن‌ها تا به امروز خصوصی شده‌اند.³⁷

این موضوع نشان می‌دهد که مبانی دموکراسی اقتصادی به‌طور کامل عملی نشده در چارچوب اقتصاد بازار منجر به دست بالا گرفتن اقدامات سرمایه‌داری برای کسب حداکثر سود می‌شود. دستاوردهای اجتماعی و کمونیت‌ها تابع بازار شده و در بحران اقتصادی - سیاسی به‌دلیل حملات تهاجمی سرمایه به‌طور کامل از بین می‌روند.

از دموکراسی اقتصادی به مشارکت: شوراهای کارخانه در جمهوری فدرال آلمان

علیرغم درخواست‌های اتحادیه‌ها برای "دموکراتیزه کردن اقتصاد" به‌قدرت مفادی از برنامه‌های سال‌های 1920 در جمهوری فدرال آلمان تازه تأسیس عملی شد.³⁸ علیرغم وجود یک گرایش همه‌جانبه‌ی ضد سرمایه‌داری ترکیبی از قید و شرط‌های نیروهای متفقین، هژمونی محافظه‌کاران به رهبری آدناور و عدم تمایل اتحادیه‌ها برای فعالیت بدنه، منجر به این شد که در قانون اساسی فقط بخش بسیار ناچیزی به شوراهای کارخانه‌ها تازه آن هم بر مبنای الگوی وایمار اختصاص داده شد. بر خلاف قانون اساسی وایمار قانون اساسی 1949 که تا به امروز معتبر است هیچ پاراگرافی در مورد شوراهای کارخانه ندارد. سوسیال دموکرات‌ها فقط توانستند وظیفه‌مندی و تعهدات اجتماعی مالکیت (قانون اساسی). پاراگراف

14) و همچنین پارکراف عمومی در مورد سلب مالکیت (قانون اساسی. پاراگراف 15) را به کرسی بنشانند. سلب مالکیت برای "رفاه تمام افراد جامعه" مجاز شمرده شد، که عملاً فقط در بخش زیرساختی پروژه‌های راهسازی عملی شده و می‌شوند که اغلب به سود مؤسسات خصوصی و نیروگاه برق تمام می‌شود. قید و شرط‌های بسیار کم در قوانین ایالتی و قانون اساسی بر علیه اقتصاد بی‌چون و چرای بازار با رونق اقتصادی از 1950 عملاً کنار گذاشته شدند. بدین ترتیب تاریخ‌شناسانی نظیر دیتز اشنايدر و رودلف کودا چالش اتحادیه‌ها در سال‌های 1952 و 1953 در مورد شوراهای کارخانه‌ها و مشارکت در اداره‌ی مؤسسات را "مبارزه برای کسب نیمی از قدرت" قلمداد کردند.³⁹ موضوع بر سر تضمین حق مشارکت در شوراهای کارخانه‌ها و شوراهای نظارت و نه دیگر "تصمیم‌گیری کامل" در یک سیستم دموکراسی اقتصادی بود.

با این حال تازه در سال‌های 51 و 52 پس از تهدید اتحادیه‌ی صنایع فلز و فدراسیون اتحادیه‌های آلمان به اعتصاب در اثنای مذاکرات در مورد قانون شوراهای کارخانه‌ها "مشارکت مشروط" در صنعت مواد معدنی، صنایع زغال سنگ، فولاد و آهن به کرسی نشانده شد.

با این وجود در سال 1952 مبارزه‌ی دوم برای قانون کارخانه‌ها شکست خورد چرا که آدناور سر DGB را تا مدت کوتاهی قبل از قرائت قانون با مذاکرات ساختگی شیره مالید. DGB اعتصاب نکرد و در نتیجه همچنین از مبارزه برای کسب نیمی از قدرت نیز غفلت کرد. شوراهای کارخانه‌ها تا به امروز توانایی محدودی دارند، شوراهای کارگری فرمانطقه‌ای نظیر کانون کارگران اطریش در آلمان وجود ندارد. شورای هر کارخانه‌ی مجزا موظف به حفظ "صلح در کارخانه" و در نتیجه همکاری اجتماعی است. البته با روی کار آمدن دولت ویلی برانت برای رفم در این مدل انجام گرفت، برای اولین بار دوباره مباحثی هم در باره‌ی دموکراسی شورایی و همچنین دموکراسی اقتصادی صورت گرفت.⁴⁰ علیرغم شعار "شجاعت برای دموکراسی بیشتر" ویلی برانت، رفم قانون اساسی در مورد کارخانه‌ها در سال 1972 باعث گسترش بنیادی مشارکت یا حتی ترسیم چشم‌اندازهایی برای دموکراسی اقتصادی نشد. مباحث مربوط به این موضوع تا به امروز نیز ادامه دارند، این مباحث در جنبش اتحادیه‌ای به دلیل افزایش مبارزات دفاعی به مباحثی حاشیه‌ای تبدیل شده اند.⁴¹

چشم‌انداز سوسیالیسم، دموکراسی اقتصادی و مبارزه طبقاتی

نگاهی به تاریخ دیدگاه‌های مربوط به دموکراسی اقتصادی نشان‌دهنده‌ی بدوآ رادیکالیزه شدن تعاونی‌های اولیه تا سوسیالیسم شورایی و پس از آن سیر نزولی درازمدت دوباره از مبانی دموکراسی اقتصادی سوسیال دموکرات‌ها تا مشارکت صرف است. تاریخچه‌ی این مبانی در پیوند تنگاتنگ با شکست تاریخی جنبش کارگری با باختن مبارزات طبقاتی و یا مبارزات طبقاتی قرار دارد که در نهایت فقط به توافقات نامطلوب منجر شدند.

این موضوع همچنین نشان می‌دهد که مساله‌ی دموکراسی اقتصادی، مساله‌ی قدرت نیز هست. تا زمانی که رویکردهای منطق بازار سرمایه‌داری در یک جامعه پشت سر گذاشته نشوند حتی دست‌آوردهای اجتماعی گسترده بی‌ثبات و برگشت‌ناپذیرند. مساله‌ی مرکزی سوسیالیسم و دموکراسی اقتصادی پشت سر گذاشتن این رویکردها است.

برای حل این مساله‌ی تاریخی کافی نیست که جواب به مساله‌ی قدرت فقط اذعان به یک انقلاب نمونه‌وار باشد. مساله‌هایی که در این‌جا فقط به‌طور حاشیه‌ای به آن اشاره شد یعنی چرخش استبدادی کمونیسم حزبی و سوسیالیسم واقعاً موجود در

جمهوری دمکراتیک آلمان و شوروی نشان داد که کسب قدرت به نحو سوسیالیستی اما بدون دمکراتیزه کردن جامعه را به آنجایی سوق می‌دهد که مردم آن علیرغم برنامه‌ریزی اجتماعی اقتصاد از رهائی سیاسی و اجتماعی حتی در مقایسه با بعضی از کشورهای سرمایه‌داری فرسنگ‌ها فاصله داشتند.

با این وجود مبانی شورایی دمکراسی اقتصادی که از جنبه‌ی تاریخی به‌عنوان سیمایی متضاد با اتحاد شوروی تکامل پیدا کرد دوی هر دردی نیست. آن‌ها در تاریخ همواره به ابزار همکار اجتماعی مدیریت نظیر شوراهای کارخانه‌ها در جمهوری فدرال آلمان یا انجمن کارگران اطریش سوق داده شده‌اند.⁴² همچنین ترکیبی از دولتی کردن و شوراها تنها زمانی یک سیستم کامل سوسیالیستی را می‌سازد که منطق پول و ارزش اضافی در هم شکسته شده باشد، یعنی وقتی که تولید اجتماعی خودگردان شده باشد و سمت‌گیری‌اش ارزش مصرفی است.

دگرگونی تا به آنجا به هیچ‌وجه کار ساده‌ایی نیست. این امر مستلزم فرایندی بیش‌تر از دولتی کردن یا به‌دست آوردن اکثریت در پارلمان است بلکه مستلزم هژمونی واقعی سوسیالیستی، یعنی هم‌رأیی عمیق و گسترده برای پشت سر گذاشتن اقتصاد بازار است، امری که با آن فاصله‌ی بسیار زیادی داریم. اما این نکته مهم‌تر است که اهداف سوسیالیستی را در مبارزات دفاعی به‌صورت کاملاً روش تعریف کنیم و نه هر حمله به حقوق اجتماعی را به‌عنوان یک اقدام سوسیالیستی یا اجتماعی بزک کنیم. اتفاقاً وقتی که حتی موضوع بر سر یک "خطاکاری کوچک" هم که باشد مهم این است که در منطق نظام سرمایه‌داری گم نشویم بلکه بتوانیم بر علیه این آرمان‌شهری فکر کنیم.

منبع:

https://www.rosalux.de/fileadmin/rls_uploads/pdfs/rls_papers/Papers_Beitr_zur_Gesch_3_web.pdf

1. Jean Chesmeaux und Jacques Droz: Das utopische Denken bis zur industriellen Revolution, Dt. Erstaug. Geschichte des Sozialismus; Frankfurt a.M. 1974, S. 84, 112f.
2. Werner Hofmann: Ideengeschichte der sozialen Bewegung des 19 und 20 Jahrhunderts, 2. Aufl., Berlin 1974, S. 34 – 39.
3. Axel Kuhn: Die Deutsche Arbeiterbewegung, Stuttgart 2004, S. 74 – 78.
4. Arno Klöne: Die deutsche Arbeiterbewegung: Geschichte, Ziele, Wirkung, München 1989, S.45.
5. Edmund Wilson: Der Weg nach Petersburg: Europa revolutionäre Tradition und die Endstehng des Sozialismus, München1963, S.81.

6. Wolfgang Abendroth: Einführung in die Geschichte der Arbeiterbewegung, Heilborn 1985, S.88f.

7. Klönne : Die deutsche Arbeiterbewegung, S. 65-69.

8. Kuhn: Die deutsche Arbeiterbewegung, S.98-102.

9. Dieter Groh: Negative Integration und revolutionärer Attentismus: Die dt. Sozialdemokratie am Vorabend d. Ersten Weltkrieges, Frankfurt a.M. 1974.

10. Karl Kautsky: Der Weg zur Macht, 2.Aufl., 1910 (Nachdr.) Frankfurt a. M 1972, S.31.

11. Marx, Karl und Engels, Friedrich: Manifest der Kommunistischen Partei, in Marx/Engels: Werke, Bd. 4, Berlin 1959, S.459-493.

12. "اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی با سیر تکامل تاریخ نسبت معکوس دارد: به نسبتی که مبارزه طبقات گسترش می‌یابد و شکل روشن به خود می‌گیرد، این تلاش برای موضع‌گیری تخیلی در سطح مافوق این مبارزه و دوری جستن از آن در عالم تخیل، هرگونه اهمیت و توجیه تئوریک را از دست می‌دهد. لذا اگر چه خود بانیان این سیستم‌ها از بسیاری جهات خصلت انقلابی داشتند، گروهایی که از شاگردان‌شان تشکیل می‌شوند، همیشه ارتجاعی هستند. اینان بدون توجه به تحول تاریخی پرولتاریا، همچنان سفت و سخت به نگرش‌های کهنه‌ی آموزگاران خود می‌چسبند، بدین‌جهت آن‌ها همواره با پیگیری تمام می‌کوشند برندگی مبارزه‌ی طبقاتی را از بین ببرند و تضادها را آشتی دهند. آن‌ها همچنان در این آرزو به سر می‌برند که پندارهای اجتماعی خود را از طریق آزمون تحقق بخشند، فالانسرهای مجزا تأسیس کنند، کلنی‌های داخلی بپا دارند و ایکای کوچک - نسخه‌ی جیبی بیت‌المقدس جدید - بنیاد نهند، و برای ساختن همه‌ی کاخ‌های خیالی، خود را مجبور می‌بینند که به قلب‌ها و بدره‌های زر بورژوازی نوع‌پرور مراجعه کنند" (فارسی). محمدپور هورموزان (ترجمه جدید) حزب توده ایران. چاپ دوم، 1385. ص. 56. (همان‌جا. ص. 491).

13. Kuhn: Die deutsche Arbeiterbewegung, S. 114.

14. با این وجود بر اساس حق رأی عمومی مردان، زنان تازه در 1919 از حق رأی برخوردار شدند.

15. Dirk. H. Müller: Gewerkschaftliche Versammlungsdemokratie und Arbeiterdelegierte vor 1918. Berlin 1985, S.287

16. Klönne: Die deutsche Arbeiterbewegung, S.132-135.

17. همان‌جا، ص. 135 - 137.

18. شوراهای کارگران در اثنای انقلاب 1905 روسیه، همچنین در کمون پاریس 1871 نهادهایی شبیه به شوراها وجود داشتند. موضوع جالب این است که این نهادها در مکان‌ها و زمان‌های مختلف مستقل از یکدیگر شکل گرفتند.

19. Ralf Hoffrogge, Richard Müller: Der Mann hinter der Novemberrevolution, Berlin 2008.

20. Dirk. H. Müller: Gewerkschaftliche Versammlungsdemokratie und Arbeiterdelegierte vor 1918, S.199-251.

21. Dieter Schneider und Rudolf Kud: Mitbestimmung: Weg zur industriellen Demokratie? München 1969, S.88-116.

22. Ralf Hoffrogge, Richard Müller, S.108ff.

23. Richard Müller: Der Bürgerkrieg in Deutschland, Berlin 1935, Nachdruck im Sammelband: Richard Müller, Eine Geschichte der Novemberrevolution, Berlin 2011.

24. Ein Klassiker zu diesem Thema: Sebastian Haffner: Die Verratene Revolution: Deutschland 1918/1919, München 1969.

25. Helga Grebing: Geschichte der deutschen Arbeiterbewegung: ein Überblick, München 1966, S. 170f.

26. SPD:Heidelberger Programm (1925),
<http://www.Marxists.org/deutsch/geschichte/deutsch/spd/1925/heidelberg.htm>.

27. Fritz Naphtali: Wirtschaftsdemokratie Ihr Wesen, Weg und Ziele, Frankfurt am Main 1966, S.15.

28. همانجا، ص.20.

29. همانجا، ص.24.

30. Kuhn: Die deutsche Arbeiterbewegung. S. 118-129.

31. Frank Deppe: Kritik der Mitbestimmung: Partnerschaft oder Klassenkampf? Frankfurt a. M. 1969, S.49.

32. در سال 1935 آرتور روزنبرگ تاریخ‌شناس در اثر پایه‌ایش در تبعید به این جمع‌بندی رسید:

Geschichte der Wiemer Republik, Hamburg 1991, S.211.

33. در مورد رابطه بین جنبش کيبوز با چپ‌های اسرائیل مقایسه کنید با

Mathias Lindenau: Requiem für einen Traum?: Transformation und Zukunft der Kibbuzim in der israelischen Gesellschaft, Berlin 2007.

34. مقایسه کنید با:

Dieter Schneiders: Fritz Naphtali- ein Lebensbild, in: Naphtali, Wirtschaftsdemokratie.

35. در این جا طبعاً موقعیت جنگی دائمی به دلیل گسترش منازعات در خاور نزدیک نقش بزرگی ایفاء کرد. بدون وارد شدن به مباحث مبالغه‌آمیز در مورد این که چه طرفی مسئول گسترش این منازعات است، معلوم است که مباحث پیرامون وطن‌پرستی و دفاع از اسرائیل دهه‌ها هر گونه گفتمان در باره‌ی تنش‌های اجتماعی را به موضوعی حاشیه‌ای تبدیل کرد - که منطبق با آن تأثیرات فاجعه‌باری برای سیاست چپ داشت. تازه از زمان اعتراضات اجتماعی سال 2011، بزرگترین اعتراضات در تاریخ تا به امروز این کشور چرخشی در این زمینه صورت گرفت. اما هنوز نمی‌توان گمان زد که این چرخش چقدر جغرافیای سیاسی را تغییر خواهد داد.

36. Grisha Alroi-Arloser: Israel: Grundzüge des Wirtschaftssystems, Informationen zur politischen Bildung, Nr. 278 (2003), S.43.

37. مقایسه کنید با:

Lindenau: Requiem für einen Traum?

38. مطالبه‌ی دمکراتیزه کردن در مبانی سیاست اقتصادی DGB در اکتبر 1949 مطرح شدند که آن‌ها را می‌توان در منبع زیر پیدا کرد:

Michael Schneider: Kleine Geschichte der Gewerkschaften: ihr Entwicklung in Deutschland von Anfängen bis herte, 1. Aufl., Bonn 1989, S. 476-462.

39. Schneider und Kuda: Mitbestimmung, S. 179ff.

40. در این مورد آثار متعددی با ارجاع به رخدادهای روز سیاسی نوشته شده‌اند، نظیر:

Peter von Oertzen: Betriebsräte in der Novemberrevolution: eine politikwissenschaftliche Untersuchung Über Ideengehalt und Struktur der betrieblichen und wirtschaftlichen Arbeiterräte in der deutschen Revolution 1918/19, 2. Aufl., Berlin 1076; Deiter Schneider und Rudolf Kuda: Arbeiterräte in der Novemberrevolution: Ideen, Wirkungen, Dokumente, Frangfurt a. M. 1968; Vgl. dazu u. a. Deppe: Kritik der Mitbestimmung.

41. مقایسه کنید با:

Alex Demirovic: Demokratie in der Wirtschaft. Positionen-Probleme-Perspektiven, Münster 2007; Ders: Wirtschaftsdemokratie und Gewerkschaften. In: Widerspruch, Heft 50 (Zürich 2006) sowie Ulla Plener, Wirtschaften fürs Allgemeinwohl – Wege zur Sozialen Gerechtigkeit, Berlin 2006.

42. که طبیعتاً به این معنی نیست که در شوراهای کارخانه‌ها یا کانون کارگران سیاست سوسیالیستی غیرممکن است - همچنین این مشارکت در "نیمی از قدرت" خود قرار گرفتن در موضع قدرت است که می‌تواند از جنبه‌ی سیاسی مورد استفاده قرار بگیرد که برای مبارزات دفاعی غیرقابل چشمپوشی است.